

می آیم سمت مقصدی که تویی

روایتی از حال و هوای زائران پیاده‌ای که این روزها قصد زیارت امام رضا (ع) را کرده‌اند

محبوبه عظیم زاده- تصویر گنبد طلایی رنگ حرم را قاب می‌گیرم و یادو تا میخ، محکم از بالاترین نقطه دهنم آویزان می‌کنم. می‌خواهم بادم پیش چشم‌هایم باشد تا هر دفعه که باز و بسته‌شان می‌کنم، به خودم یادآوری کنم که مقصدم کجاست و مقصودم چیست. حالا گام‌هایم را آرام و باطمینان اما استوار و باصلابت برمی‌دارم و همراه جمعیت می‌شوم؛ همراه آن خانم جوانی که فرزند کوچکش را گذاشته توی کالسکه و مدام حواسش هست که پتو از روی فرزندش کنار نرود تا مبادا سرمایی به جانش برود، همراه خادم مسنی که دست‌هایش را پشت کمرش گرفته زده، خم‌خم راه می‌رود و مدام زیر لب صلوات می‌فرستد و همراه تمام دختر و پسرهای جوان و نوجوانی که انگار هیچ وقت خسته نمی‌شوند، حتی باهم بگوگو و کل‌کل هم می‌کنند اما یکدیگر را اجانمی‌کنارند و هر آن گاهی یک نگاه به دور و بر و پشت سرشان می‌اندازند تا

مطمئن شوند رفیقشان یک وقت از قافله عقب نمانده باشد تا به حال هیچ وقت تا این حد برای راه رفتن ارزش و اهمیت قائل نبوده‌ام و دقت و وسواس خرج نکرده‌ام که مبادا کج و راست یا کم و زیاد گامی بردارم. حس عجیبی است اینجا، با این جماعت و با این قصد و نیت قدم زدن. جنسش فرق می‌کند و یک مدل دیگر است اصلا. حتی برای منی که صبح به صبح گنبد و گلدسته حرم را می‌بینم و سلام و درودی می‌فرستم، چند روز پیش کربلا و حالا مشهد، شده میعادگاه عاشقان و عابریانی که جز شوق زیارت در دل ندارند و جز سلام و صلوات بر زبانشان نیست. هنوز چشمشان به حرم حرم روشن نشده اما به وضوح می‌شنوم که هر آن گاهی زیر لب می‌گویند: «السلام علیک یا علی این موسی الرضا». این چند خط روایت نیم‌روز هم قدم شدن با زائران پیاده‌ای است که از سمت نیشابور به پایبوسی امام هشتم آمده‌اند.

این روزها یک ایران است و یک مشهد

از هر جایی که فکرش را بکنید آمده‌اند، بجنورد، شیروان، فاروج، قوچان، چناران، نیشابور، گناباد، سبزوار، شاهرود، اصفهان، بیرجند و نقاط دور و نزدیک دیگر. با هر سن و سالی و هر مرام و مسلکی. لایه‌لای این جماعت که بگردی، پا به پایشان که قدم بزنی، زل که بزنی توی صورتشان و هم کلامشان که بشوی، هم می‌توانی به یک نقطه اشتراک بزرگ برسی و هم به هزار تا نقطه متفاوت و منحصر به فرد. تمامشان را یک چیز کشانده است اینجا و آن هم ارادت است که به امام هشتم دارند، اما در لایه‌های زیرین روح و قلبشان که جست و جو کنی، خیلی خوب متوجه می‌شوی که هر کدامشان به فراخور حال و روز زندگی‌شان، با یک نیت قلبی پا به اینجا گذاشته‌اند. هزار و یک درد دل دارند و خواسته و حاجت که فقط و فقط آن را از صاحب حرم می‌خواهند. اگر از همه جا و هم کس هم ناامید شده باشند، یقین دارند که هنوز هست بار گاهی که می‌تواند با روی باز آن‌ها را ببذرد و با دل خوش راهی‌شان کند. خیلی‌هایشان جا مانده‌های اربعین‌اند و خوشحال‌اند که اگر پیاده‌روی مسیر کربلا قسمتشان نبوده، حالا می‌توانند با تمام وجودشان مسیر منتهی به حرم امام رضا (ع) را با خیال آسوده ببیمایند و با ولی نعمتشان دیداری تازه کنند.



۱۸ سال خادم زائران امام رضا هستیم

از دور تر که نگاه کنی، قبل از هر چیز پرچم‌های سرخ و سبز و سیاهی که دارد توی خنکای هوای آبان ماه به این طرف و آن طرف می‌رود، چراغ می‌دهد و عیان می‌کند که اینجا خبرهایی است. نزدیک تر که می‌شوی میز و صندلی‌هایشان هم به چشم می‌خورد. یک برزنت بزرگ علم کرده‌اند و رویش را با پرچم‌هایی که منش به نام امام رضا (ع) و امام زمان (عج) و حضرت ابا عبدالمحسن (ع) است پوشانده‌اند. یک طرف بساط سماورهای بزرگشان را ردیف کرده‌اند و مجمع‌هایی که تویش پر است از استکان‌های کوچک. به علاوه یک بشقاب قند و خرما در بغل دستش. چند قدم آن طرف تر یک ظرف بزرگ دیگر است که تویش پر شده از انارهای خوش رنگ و لعاب و تکه تکه شده و آماده خورده شدن است. کنار این بساط صادقانه، بخاری که از توی ظرف‌های آش رشته بلند می‌شود هم حسابی آدم را اوسوسه می‌کند که دست کم مزه‌اش را امتحان کند. بدم نمی‌آید بنشینم روی همین صندلی‌ها، توی همین سسرمای خفیف و همین‌طور که زل زده‌ام به عبور و مرور ماشین‌های توی جاده یک چای داغ بزیم بر بدن. می‌روم سمت سماور. خیلی شلوغ نیست هنوز. مردی که داخل چادر ایستاده می‌پرسد: «چای می‌خوای؟» می‌گویم: «آره لطفا.» تا می‌خواهد بریزد توی استکان می‌پرسم: «شما هر سال اینجا موکب دارید؟» می‌گوید: «آره، به ۱۸ سالی میشه.» انتظار داشتم دیگر نهایتش بگوید ۴-۵ سال. با تعجب تکرار می‌کنم: «۱۸ سال؟» می‌خندد و می‌گوید: «آره، هر سال هم از سال قبل شلوغ تر میشه. این جماعتی که تو الان می‌بینی ۱۸ سال پیش نبودن. اون موقع تک و توک بودا مهر چی بیشتر می‌گذره اینام بیشتر و بیشتر میشن.» حالا آب جوش را از داخل سماور می‌ریزد توی استکان. می‌دهد به دستم و می‌گوید: بفرما. دو دانه خرما برمی‌دارم و می‌روم می‌نشینم روی صندلی. استکان را محکم تر توی دستم فشار می‌دهم و نزدیک می‌کنم به صورتم. بخارش می‌زند به چانه‌ام و حالم را حسابی جانی می‌آورد.

همراه راهیان حرم

حرف مشترک تمام این جماعت «عشق امام رضا (ع)» است؛ همان چیزی که می‌تواند حال خوشی را بدواند زیر پوستشان و از راه دور و نزدیک به آن‌ها ذوق و توان پیاده‌روی ببخشد. حق هم دارند البته. یک ایران است و یک امام رضایش. مگر می‌شود روزی با نام او گره بخورد و مردم، عادی و عاری از هر گونه احساسی از کنار آن عبور کنند؟ حالا پیاده و سواره‌اش چه توفیری دارد؟ مگر جز نیت و قصد قلبی چیز دیگری هم مهم است؟ خیلی‌هایشان را همین الان که هنوز کیلومترها با مشهد فاصله دارند، اگر کمی دقیق تر جزئیات را تحت نظر بگیرد، متوجه می‌شود حال و هوای خاصشان را. خودم را نزدیک می‌کنم به یکی از خانم‌های مسن توی جمع. البته از مسن کمی بالاتر است. پیر است ولی هنوز توان و قوای پیاده‌روی برایش باقی مانده است. گام‌هایش کوتاه تر و کندتر از بقیه است اما توی انگیزه و عشق و نیتش تفاوتی با آن جوان بیست و چند ساله ندارد. می‌روم نزدیک تر و کنارش می‌ایستم. جوری که بتوانم صحبت کنم و زل بزیم توی صورتش. گام‌هایم را با متانت و طمأنینه‌های مختص سن و سالش هماهنگ می‌کنم. یک چادر مشکی با گل‌های ریز زرشکی رنگ به سر دارد. یک روسری سفید هم بسته به سرش. مثل قدیمی‌ها. دو طرفش را آورده جلو و بسته روی پیشانی‌اش. یک ژاکت هم زیر چادرش پوشیده که به نظر برای سرمای نه چندان شدید این روزها انتخاب بدی نباشد. دامن قهوه‌ای رنگی هم به پا دارد که از زیر چادرش آمده بیرون و ترجیح داده برای مسیر پیاده‌روی‌اش به جای کفش یک جفت دمپایی به پا کند. سلام که می‌کنم رویش را برمی‌گرداند سمت من. از فرصت استفاده می‌کنم و با دقت نگاهش می‌کنم؛ به چشم‌هایش، به چین و چروک و خط‌های کوتاه و بلند روی صورتش، به دهانش و خنده ملیحی که انگار دائما روی صورتش وجود دارد. دارم توی صورتش دنبال علت آمدنش می‌گردم. بی‌خیال است و فارغ از همه چیز. به آرامش حسودی می‌کنم. به اینکه این قدر آرام و متین دست‌هایش را بر پشت تقریباً خمیده‌اش گره زده و در حالی که به روبه‌رویش چشم دوخته قدم برمی‌دارد. از بیرجند آمده و این مرتبه سوم است که این حس و حال را امتحان می‌کند. می‌پرسم: «سخت نیست حاج خانم؟ سخت نیست که سه ساله داری این مسیر رو می‌ای؟» خیلی ساده جوابم را می‌دهد: «سختی چیه آخه دختر جان. آدم که سختی‌اش و نمی‌فهمه. داریم می‌ریم دیدن اماممون. هیچی مهم نیست.»

مهمان داریم

هنوز چند روز تا شهادت امام رضا (ع) باقی مانده، ولی اگر گذرتان به حرم یا حوالی حرم خورده باشد، غلغله‌ای است برای خودش. همان اندازه‌ها عاشقان و زائران و پیاده‌هایی که از گوشه و کنار ایران این روزها عزم مشهد کردند و هنوز توی راه هستند و دارند لحظه شماری می‌کنند تا به وصال محبوبشان برسند، داخل شهر و نزدیک حرم هم هستند. همه جور آدمی هم تویش پیدا می‌شود. زن و مرد و پیر و جوان و بزرگ و کوچک. کمی که لایه‌لایشان قدم بزیند و چشم و گوششان را تیز کنند حتی می‌توانند متوجه شوید که اهل کجا هستند و چه خواسته‌ای در دل دارند. یکی دارد عربی صحبت می‌کند و یکی آذری. یکی دنداشه پوشیده و یکی سوزن دوزی‌های رنگ به رنگ لباس بلوچی‌اش از گوشه چادرش نمایان است. یکی توی خلوت خودش زل زده به گنبد امام رضا (ع) و در حالی که نم‌اشکی روی صورتش نشسته دارد با امامش دردل می‌کند و یکی تلفنش را گرفته رو به گنبد طلایی حرم تا عزیزش از راه دور سلامی کند و عرض ادبی. توی کوچه پس‌کوچه‌های شهر هم هر کس به توبه خودش و در حد توان، دارد تلاش می‌کند تا رسم میزبانی را به بهترین شکل به جا بیاورد. یکی فقط با نصب یک پرچم مشکی رنگ به نشانه غصه این روزها خودش را شریک غم عالم کرده، یک عده دور هم جمع شده‌اند و بساط یک ایستگاه صلواتی را آماده کرده‌اند و یک عده، در کنار گوشه دیگر بساط واکس زدن را برای زائران و شهروندان فراهم کرده‌اند. خلاصه نه تنها هر کسی از ظن خودش یار و همراه این خیل عابر و زائر شده است، بلکه برای همشهریان‌شان نیز چیزی کم و کسر نگذاشته‌اند. مشهد این روزها بیشتر از هر زمان دیگری همان سایه‌بانی است که می‌تواند همه جور آدمی را از دور و نزدیک به خودش بخواند و همه را زیر یک پرچم مشترک قرار بدهد؛ زیر سایه گران سنگ امام رضا (ع).

محورهای اصلی منتهی به مشهد برای عابران پیاده

محور اول: سبزوار-نیشابور-ملک‌آباد-مشهد
محور دوم: قوچان-چناران-مشهد
محور سوم: سرخس-مشهد
محور چهارم: جاده فریمان-مشهد



طبق پیش‌بینی‌ها مشهد در دهه پایانی ماه صفر میزبان بیش از ۸ میلیون نفر زائر خواهد بود

تعداد دسته‌ها و هیئت‌های خود شهر مشهد بالغ بر ۲۰۰۰ هیئت است

تعداد ایستگاه‌های صلواتی در مسیرهای منتهی به مشهد تاکنون ۲۷۶ ایستگاه می‌باشد که پیش‌بینی می‌شود تا روزهای آخر صفر به ۳۲۰ ایستگاه برسد

۳۲۰

روزنامه شهرامید ورزشی

شنبه ۲ آبان ۱۳۹۸ ۲۷ مهر ۱۳۹۸ شماره ۲۱۵۶

SHAHRAANews.ir

گردشگری

عکس: احمد حسینی اشهرآرا



در روز شهادت امام رضا (ع) مشهد پذیرای بیش از ۴۰۰۰ هیئت از سراسر ایران خواهد بود